

از میان قاب‌های نقاشی از بهمن محمص، تابلویی از پوستر «مردی برای تمام فصول»، تصویر و متنی از هوشنگ گلشیری روی دیوار و تمثالی از حضرت علی (ع) و تابلوی «...فاذکروالله خیر...» که نقطه مقابل میزکار و درست در مسیر نگاهش قرار داده می‌توان نشانه‌هایی از علقه‌ها و دلبستگی‌های او را پیدا کرد. آنچه پشت سر اوست اما تمام مانیفست بهمن فرمان‌آرا در زندگی شخصی و چه بسا فعالیت هنری و دغدغه‌های شهروندی‌اش است. دستخط نستعلیق ۴۲ ساله یادگاری از پدرش که به دیوار اتاق کارش زده تایادآوری کند همراه مردم باشد و اخلاق نگه دارد: «دستور من به فرزند دلبندم بهمن فرمان‌آرا، راستگو و درست‌کردار باش. برای جلب اعتماد مردم بکوش. از هر حیت صاحب گذشت باش. احترام مادر ت را همیشه نگهدار. برادر بزرگ‌تر ت را همیشه طرف مشورت قرار بده و او را در جریان کلیه امور خود بگذار.» سال ۱۳۳۶ زمانی که در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل به انگلستان رفته این مرامنامه را از پدر گرفته و تلاش‌اش این بوده در دو صنعت نساجی و سینما به آن پایبند باشد. دلمشغولی‌های این روزهایش از شرایط کارگران شرکت خانوادگی‌شان در روزهای کرونا، اظهارات بی‌پروایش درباره مسائل اجتماع و بازتاب زیرکانه مسائل درون جامعه در آثارش گواه این مدعاست. هنرمندی که دلش برای ایران می‌تپد و با وجود آنکه بیش از هر کسی فرصت کار و زندگی را در خارج از مرزهای ایران داشته ترجیح داده بماند و با فیلم‌هایش بانسل جوان مکالمه کند. فیلمسازی که با وجود اعتراض‌هایی که برای بهتر شدن شرایط دارد اما همچنان امیدوار است و تمام آثارش از جمله «حکایت دریا» تصویری است از چهره دوگانه زندگی. به بهانه اکران آنلاین این فیلم با او گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

■ «سایه‌های بلند باد» در دوره شاه توقیف شد. پس از انقلاب پروانه نمایش الف گرفت ولی فقط سه روز روی پرده ماند. با وجود فعالیت‌های سینمایی قابل توجه بین‌المللی و تجربه کارگردانی فیلم تحسین‌شده «شازده احتجاب» یک دهه پس‌از بازگشت به ایران مجوز ساخت «بوی کافور عطر یاس» را گرفتید. از آن زمان تا به امروز تنها ۹ فیلم ساخته‌اید که در این میان «خاک آشنا» سال‌ها توقیف بود، «دلم می‌خواد» پس‌از رفع توقیف با بی‌عدالتی در اختصاص سانس‌های نمایش روبه‌رو شد و این روزها سه سال پس‌از ساخت به اکران آنلاین «حکایت دریا» رضایت داده‌اید. بر اساس تجربیات خودتان چه توصیه‌ای به جوانان علاقه‌مند به سینما دارید.

اگر قرار است قهر کنید و نازک و نارنجی باشید اصلاً وارد این حرفه نشوید. برای فعالیت در سینما باید پوست کلفت باشید. در دانشگاه تهران از من سؤال شد که چطور می‌توان مثل شما مشهور شد. پاسخ من این بود: ۱۰ درصد استعداد، ۲۵ درصد ارتباطات و ۶۵ درصد پوست کلفتی. در سینما باید بجنگید. اگر با رد شدن فیلمانتان افسرده و خانه‌نشین می‌شوید، به درد این کار نمی‌خورید. بعد از بازگشت به ایران هر سال برای یک فیلمنامه درخواست مجوز ساخت دادم. به مدت ۱۰ سال برای هر فیلمنامه هفت هشت ماه طول می‌داند و در نهایت هم اعلام می‌کردند که کارمندهایشان عوض شده. یکی از شاهکارها این بود که فیلمنامه‌ای را هم آقای بهشتی (مدیر وقت فارابی) تأیید کرده بود و هم آقای رایجانی وزیر وقت ارشاد پای فیلمنامه نوشته بود که در اولویت ساخت قرار بگیرد اما همین فیلمنامه را هم بعد از هفت ماه گفتند که کارمندهایمان رد کرده‌اند. در نهایت ساخت «بوی کافور، عطر یاس» با ۶-۵ ماه اول ریاست جمهوری آقای خاتمی مصادف شد. بله من می‌توانستم در این سال‌ها ۴ فیلم بسازم اما ۹ فیلم ساختم. سرنوشت «سایه‌های بلند باد» شبیه زخمی شده بر بدن کسی که عرض قند دارد. جای زخمش خوب نمی‌شود. آنچه بر سر این فیلم آمد در دل و جان من مثل یک زخم باز است. در شرایط سخت یک ریاستا فیلم را ساختم و پیش‌بینی کردم که قرار است انقلابی شکل بگیرد. بگذریم. نمی‌خواهم وارد این قصه شوم قصدم این بود که به جوان‌ها بگویم ناامید نشوید و قهر هم نکنید. بدانید تا مشهور نباشید پول گیرتان نمی‌آید و مشهور هم که شوید تازه تصمیم می‌گیرند بگویندنتان تا پرو نشوید! چندین سال پیش از مسئول فارابی شنیدم که

نگاهی به سینمای بهمن فرمان آرا درهای رستگاری باز است

دلایلی که برخی از آنها خارج از اراده او بوده، فیلم‌های زیادی نساخته است اما فیلم‌های او همیشه جنجالی و بحث برانگیز بوده‌اند. بارها از جمله در گفت‌وگو با نگارنده گفته است که چندین فیلمنامه او از جمله فیلمنامه‌هایی که بر اساس رمان‌های اسماعیل فصیح نوشته رد شده است. تنها شانسسی که آورده این است که آدم مرفهی است و از راه سینما زندگی نمی‌کند و مثل خیلی از فیلمسازان مجبور نیست که برای گذران زندگی، تن به ساختن هر فیلم بدی بدهد. بنابراین، آرام و با وسواس فیلم می‌سازد و اگر فیلم بد هم بسازد، به خاطر جنبه‌های تجاری و مالی آن نبوده و نیست. در این سال‌ها، موانع زیادی بر سر راه فیلمسازی‌اش بوده. چند سالی به اجبار به مهاجرت رفت و بعد هم که به ایران بازگشت، چندین سال اجازه فیلمسازی به او داده نشد و او بغض فروخورده بیست‌ساله‌اش را در فیلم «بوی کافور، عطر یاس» به تصویر کشید.

فرمان آرا، سینماگری است که به ادبیات معاصر و مدرن عشق می‌ورزد و با نویسندگان برجسته‌ای مثل هوشنگ گلشیری و فصیح همدم بوده و تلاش زیادی کرد که برخی از قصدم در این نوشته کوتاه، بررسی و تحلیل آثار بهمن فرمان آرا نیست، کاری که قبلاً به‌طور مفصل در چند برنامه تلویزیونی انجام داده‌ام بلکه تنها مروری فشرده و کوتاه بر کارنامه سینماگری فرهیخته و روشنفکر با دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی است که عمری را در جهان سینما سپری کرده و رابطه‌ای عاشقانه با سینما و ادبیات ایران و جهان داشته است. فرمان آرا در خارج از ایران و در آمریکا در رشته کارگردانی تحصیل کرد، به شدت عاشق سینماست و در گفت‌وگویی که با نگارنده داشته، از عشق بازی خود با سینما در روزگار جوانی گفته است. از نسلی که با جان فورد و هاوکس بزرگ شد و پاتوقش، کانون فیلم فرخ غفاری بود. تهیه برنامه‌های سینمایی در تلویزیون مثل «فانوس خیال» و «جهان سینما»، نشانه‌های دیگری از این عشق عمیق او به سینماست: «سینما واقعا دریچه ما بود به جهان بیرون.»

فرمان آرا، فیلمساز پرکاری نیست و به



بازی کنم. گفت بعد از «بوی کافور عطر یاس» حرف من را گوش نکردی، خودت باید بازی می‌کردی. اما کارگردانی و بازیگری همزمان کار سختی است. با وجود اینکه امروز تکنولوژی کار را آسانتر کرده و شات را بلافاصله می‌بینی یا هم سخت است. در «بوی کافور عطر یاس» دستیار چهارم به گروه اضافه کردم و ویدئو هم خریدم. سر صحنه بغل دست محمود کلاری می‌ایستاد همان شات را می‌گرفت و ما می‌توانستیم همان لحظه ببینیم و کم و زیادش کنیم. زمان ساخت «حکایت دریا» اگرچه با تکنولوژی جدید می‌توانستیم بلافاصله صحنه‌ای که به دل دریا می‌زنم را در دی‌ماه گرفتیم

بیشتری داشت. از عباس گنجوی که یکی از بهترین و معروف‌ترین تدوینگرهای ایران است و همه فیلم‌های من و توانایی را مونتاژ کرده خواستم که سر فیلمبرداری بیاید. نظرش را همیشه قبول دارم. صحنه‌ای که به دل دریا می‌زنم را در دی‌ماه گرفتیم که آب دریای شمال سرمای وحشتناکی دارد. همه مخالف بودند که خودم به دریا بروم. می‌گفتند سینه پهلو می‌کنی و فیلم می‌خوابد. اصرار کردم که خودم باید این صحنه را بگیرم. همه چیز آماده شد و اتاقی را گرم کردند و بخاری گذاشتند تا بلافاصله به محیط گرم برگردم. شات را که گرفتم، عباس گنجوی گفت باید تکرار کنیم. سرمای آب باعث می‌شود تو مکت کنی اما کسی که می‌خواهد خودکشی کند سرما را نمی‌فهمد. در نهایت دفعه دوم با بدل این صحنه را گرفتیم. سر صحنه‌های مختلف نظرش را می‌پرسیدم برخی اوقات می‌گفت تا این جمله طاهر بودی ولی از آن به بعد بهمن فرمان آرا شدی. باید تکرار کنیم. خوب است که دوستی داشته باشی که صددرصد به او اطمینان داری. با همه این احوال من هر نقشی که بازی کنم بالاخره یک جایش بهمن فرمان آرا در می‌آید.

■ **با وجود یادی که از بزرگانی چون جلیل شهناز، عبادی، یاحقی، احمد محمود، شاملو و بویژه دوست داستان‌نویستان هوشنگ گلشیری دارید و همچنین «بوی کافور، عطر یاس» اشارات و ارجاعاتی از او را در دل فیلم جا داده‌اید اما فیلم را به عباس کیارستمی تقدیم کرده‌اید.**

چون آخرین باری که با عباس صحبت کردم راجع به فیلم بود. من هنوز نمی‌توانم فیلم‌هایی که درباره او ساخته شده را تماشا کنم. حس می‌کنم الان بیشتر از هر زمانی او زنده است. آنقدر دوستی‌مان خوب و عمیق بود که سخت است قبول کنم که عباس مرده و فیلمی درباره او را تماشا می‌کنم. «حکایت دریا» فیلم شاعرانه‌ای است برای آدمی که خیلی دوستش داشتم.

■ **به‌همین خاطر «مرگ هیچ عزیزری را باور نمی‌کنم» را به نقل از سیاوش کسرایی از زبان طاهر می‌نویسم. به غیر از این جمله البته ارجاعات دیگری همچون «فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه بود اما یگانه بود و هیچ کم نداشت» را از احمد «سایه‌های بلند باد» نیز یکی از معدود فیلم‌های قبل از انقلاب است که در فضایی سوررئالیستی، متافیزیکی و وهم انگیز شبیه «گاو» یا «یوف کور» («ملکوت» را متأسفانه ندیده‌ام) جریان دارد و فرمان آرا این فضا را به کمک نورپردازی «های کنتراست» و سایه روشن‌ها، دوربین سوپرتیکو و موسیقی اتمسفریک شوم ساخته است اما نمادپردازی انقلابی و سیاسی فرمان آرا، فیلم را از مسیر اصلی‌اش و قصه گلشیری که قصه‌ای ترسناک و وهم‌انگیز است که در قالب یک نامه روایت می‌شود، دور کرده و به سمت دیگری برده است.**

«بوی کافور عطر یاس»، فیلمی درباره یأس فلسفی فرمان‌آرا، بیهوده زیستن و هراس از مرگ بود (تم مرگ و مرگ‌اندیشی یکی از تم‌های غالب فیلم‌های بعد از انقلاب فرمان آرا بوده است). در این فیلم، فرمان آرا در نقش فیلمسازی به‌نام بهمن فرجامی ظاهر شد که

گفت‌وگوی «ایران» با بهمن فرمان آرا به بهانه اکران آخرین ساخته‌اش «حکایت دریا» بیم فراموشی فرهنگ است

صاحب بچه مشخص نیست درخواست می‌کنند بچه را به آنها بدهند تا سر قیرش بروند. عجیب و غریب است؛ بچه خود را ننداری، زندگی ات تمام شده، ولی بچه مرده‌ای می‌خواهی که به آن محبت و عشق بوری. ادبیات در زندگی ما خیلی تأثیرگذار است و البته برخی اوقات هم به‌خاطر محدودیت‌ها نمی‌توانی سراغ هر اثری بروی.

■ **برخی آثار ادبی همچون «نون نوشتن» محمود دولت‌آبادی، «نامه‌های صنعتی زاده به خواهرش» گلی امامی و «خانواده تیبو» مارتن دوگار را تعمداً نشان می‌دهید تا پیشنهادی برای مخاطب باشد؟**

■ **در فیلم «بوی کافور عطر یاس» دیالوگی دارید مبنی بر اینکه «آل‌ایمر مردن قبل از مردن است.» در «حکایت دریا» هم نگران فراموشی و گم‌گشتگی هستیید. طاهر به ژاله می‌گوید در کابوس‌هایش**

شاملو و گفته هوشنگ گلشیری بر مزار محمد مختاری و تکه کلام جلیل شهناز، خط‌نگاری از شعر گروس عبدالملکیان و شمس لنگرودی و... در فیلم موجود است. به نظر می‌رسد مانوس بودن با ادبیات در کارتان تأثیر زیادی داشته.

خیلی زیاد. برخی اوقات جمله‌ای یا فصلی از کتاب اثری مضاعف روی ما می‌گذارد و آگاه هم نیستیم که کجا بازتاب تأثیرش را می‌بینیم. بعد که نگاه می‌کنیم سر و کله آن فصل را می‌بینیم. ما ادبیات معاصر خیلی خوبی داریم. بچه‌ها از زوایای مختلف نگاه می‌کنند. یکی دو بار سعی کردم با چند نفری که داستان‌هایشان را دوست داشتم همکاری کنم اما با هم فیلمنامه نوشتن، کار سختی است. با هوشنگ گلشیری در «شازده احتجاب» این کار را کردیم. برای «سایه‌های بلند باد» دو سال طول کشید تا داستان کوتاه ۴ صفحه‌ای را تبدیل به ۲۵ صفحه کنیم. در نهایت خودم آن را ۸۵ صفحه کردم. با هیچ‌کس دیگری نتوانستم مثل او سینک شوم. حتی یکی از قصه‌های «دست تارک دست روشن» گلشیری را بدون حضور خودش تبدیل به فیلمنامه کردم. ادبیات به شما پس زمینه فرهنگی می‌دهد. ببینید همین داستان کوتاه که برایتان تعریف می‌کنم چقدر تأثیرگذار است. زن و شوهری تنها زندگی می‌کنند و بچه ندارند. خبر می‌رسد که از رودخانه جسد نوزادی را گرفته‌اند. آنها با این تفکر که

بیست سال از ساختن فیلم محروم بوده و حالا به‌طور نمادین در پی برگزاری مراسم تدفین خود است چرا که همه دوستان سینماگر نزدیک او مثل سهراب شهید ثالث، علی خاتمی، بهرام ری‌پور و جلال مقدم مرده‌اند و او نیز خود را در آستانه مرگ احساس می‌کند: «وقتی نویسنده‌ای ننویسد و فیلمسازی فیلم نسازد، این خودش یک جور مُردنه». فیلم، درواقع اتوبیوگرافی فرمان آرا بود و او در آن زندگی خود و نسلی از نویسندگان و روشنفکران ایرانی را روایت می‌کرد که به‌دلیل سیاسی و ایدئولوژیک و به شکل‌های مختلف حذف یا فراموش شدند یا اگر زنده ماندند باید به مراسم تدفین خود بیندیشند.

فرمان آرا، فیلمسازی با دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی آشکار است و در همه فیلم‌های او می‌توان خط فکری سیاسی لیبرال او را جست‌وجو کرد. با اینکه فرمان آرا مسائل اجتماعی را در فیلم‌هایش مطرح می‌کند اما رویکردی فلسفی و عارفانه دارد. فیلم‌های او اغلب حدیث نفسی روشنفکرانه‌اند. او از نسل روشنفکران و سینماگران غیرمارکسیست است و سینمای پیش از انقلاب او از نظر درونمایه و رویکرد با گرایش‌های غالب سینمای موج نوی خیابانی

علاوه بر تم‌های اجتماعی و سیاسی، زندگی، مرگ و عاقبت به خیر شدن، برخی از مؤلفه‌های اصلی سینمای فرمان آرا را می‌سازند. فیلم‌های او هرچند بستری رئالیستی دارند اما دارای برخی جنبه‌های سوررئال، ذهنی، خواب‌گونه و متافیزیکی‌اند و همین رویکرد غیررئالیستی، وهم‌انگیز و سوپرتیکو است که سینمای او را جذاب و دیدنی کرده است.

عزرائیل، فرشته، زنی که کاموای سرنوشت می‌بافد و پسر حافظ قرآن نیز بیانگر دغدغه‌ها و کابوس‌های دائمی او درباره مرگ اند.